چین ترمز اقتصادی جهان

تحلیلی بر افزایش نرخ پایه بهره در چین‏ و تأثیر آن بر اقتصاد کشورهای دیگر چین، ترمز اقتصادی‏ جهان

 بانک مرکزی چین پس از 9 سال نرخ پایه بهره را در این کشور از 31/5 درصد به 58/5 درصد افزایش داده‏ است.این اقدام،که برای اولین بار از 1995 صورت‏ می‏گیرد،بحث‏های متفاوتی را در محافل اقتصادی و بانکی جهان برانگیخته است و کارشناسان مالی و پولی‏ جهان درباره ضرورت اقدام‏های تکمیلی و توان اجرایی‏ چینی‏ها برای پیشبرد هدف‏های اقتصادی خود نظرهای‏ گوناگونی ابراز می‏دارند.

صرف نظر از نوع اقدام چین،اساسا این پرسش مطرح‏ است که در میان کشورهای همانند یعنی روسیه،برزیل‏ و به ویژه هند،که از آن‏ها به عنوان‏"غول‏های اقتصادی‏ در حال ظهور"یاد می‏شود،به دلیل توجه ویژه به چین‏ چیست؟

علت این امر را باید در وضعیت استثنایی چین جست‏ و جو کرد.برای مثال در حالی که اقتصاد هندوستان از سال 1991 به طور میانگین از رشد سالانه 7/5 درصدی‏ برخوردار بوده است،تولید ناخالص داخلی چین( ) سه برابر هندوستان و میزان جذب سرمایه‏گذاری خارجی‏ آن 13 برابر آن کشور بوده است.

چین از سال 1978 با اتخاذ سیاست‏های جدید،ضمن‏ حفظ ساختار،موضع و مشی سیاسی،اقتصاد خود را به‏ روی جهان گشوده و خط مشی سرمایه‏داری دولتی را در پیش گرفته است.در چنین وضعیتی،کشورهای دیگر، و به خصوص شرکت‏های چند ملیتی،با برآورد می‏شود حجم تجارت چین‏ تا پایان سال‏ به 1/1 تریلیون دلار برسد سرمایه‏گذاری‏های گسترده و فراوان،و برای بهره‏مندی‏ از نیروی کار عظیم و ارزان،چین را به پایگاه عمده تولیدی‏ جهان تبدیل کرده‏اند.به این ترتیب،هر ساله حجم‏ عظیمی از مواد اولیه و دیگر وسایل مورد نیاز وارد شده، متقابلا تولیدات بسیار زیادی از چین به خارج صادر می‏شود.این موقعیت سبب درگیری شمار فزاینده‏ای از سرمایه‏گذاران،صادرکنندگان و خریداران محصولات‏ ساخته شده در اقتصاد چین شده است و از همین رو تحولات اقتصادی این کشور توجه بسیاری را به خود جلب می‏کند.

چین،در طی بیست سال گذشته با میانگین رشد اقتصادی 5/9 درصد در سال،منزلت و جایگاه ویژه‏ای در اقتصاد جهانی یافته است.هم‏اکنون این کشور 13 درصد دنیا را(بر اساس )تولید می‏کند و از این حیث پی از آمریکا و در مقام دوم جهان قرار دارد.

در هشت ماهه ابتدای سال 2004 نیز حجم تجاری‏ چین بالغ بر 1/722 میلیارد دلار بوده است و احتمالا تا پایان‏ سال این رقم به 1/1 تریلیون دلار می‏رسد.به این ترتیب، چین،بعد از آمریکا و آلمان رتبه سوم اقتصاد تجاری جهان را به دست خواهد آورد.

این کشور در عین حال عمده‏ترین مصرف‏کننده‏ جهانی زغال‏سنگ،(40 درصد تولید جهان)فولاد، (30 درصد تولید جهانی)مس و سیمان و دومین‏ مصرف‏کننده عمده نفت است.

رشد اقتصادی چین در سال 1993 و در شرایطی که‏ حجم اقتصاد و تعامل آن با سایر کشورها کمتر از اکنون‏ بود.(در آن دوران 5 درصد صادرات ژاپن و 7 درصد صادرات کره‏جنوبی به چین انجام می‏شد.ولی اکنون این‏ ارقام به ترتیب به بیش از 13 درصد و بیش از 20 درصد افزایش یافته است).اقدام اقتصادی،جنبه افراطی به خود گرفت در رشد بی‏رویه سرمایه‏گذاری نیز موجب تورم‏ 22 درصدی شد.بانک مرکزی چین از ماه مه 1993 تا جولای 1995 یعنی طی بیست و شش ماه نرخ بهره را 342 واحد افزایش داد.

با وجود آنکه در آن دوران بخش دولتی و شرکتهای‏ دولتی نقش بیشتری در اقتصاد داشتند و به سیاست‏ها و دستور عمل‏های اداری و دولتی واکنش مثبتی نشان‏ می‏دادند،بازگشت به وضعیت عادی به آسانی و آرامی‏ صورت نگرفت و سیاست‏های محدودکننده و به تبع آن‏ کاهش سرمایه‏گذاری‏ها،اثرات سوء خود را بر جای‏ گذاشت و موجب crash Landing (افت اقتصادی) اقتصاد چین شد.

مشکل فعلی اقتصاد از اواخر آوریل 2003،در نتیجه سرمایه‏گذاری بیش از حد و به شکل تورم بروز کرده است.برای رفع این معضل،دولت کوشیده است با اتخاذ تدابیری همچون افزایش ذخایر بانک‏ها وضعیت‏ را به حالت عادی برگرداند.دولت همچنین از آغاز سال‏ 2004 تلاش می‏کند سرمایه‏گذاری در صنایع‏ خودروسازی،فولاد،سیمان،آلومینیوم و ساختمان،که‏ به اعتقاد برخی با دریافت وام و اعتبارات آسان و ارزان‏ بیش از حد گسترش یافته‏اند،کنترل و محدود کند.این‏ راهکارنیز،به دلیل مخالفت مقامات ایالتی و محلی،که‏ خواهان ارائه خدمت و ایجاد تاسیسات در حوزه کاری‏ خود هستند،حاصلی در برنداشته است.در نتیجه در ماه‏ سپتامبر نرخ تورم در چین به 2/5 درصد رسید.

موقعیت به گونه‏ای بود که در جریان برگزاری‏ اجلاس صندوق بین‏المللی پول و بانک حهانی در ماه‏ اکتبر،مقامات اقتصادی کشورهای صنعتی( G8 )به‏ مقامات چینی گوشزد کردند که زمان اقدام قاطع از سوی‏ دولت چین فر رسیده است.در نهایت دولت چین در 28 اکتبر تصمیم خود را مبنی بر افزایش نرخ پایه بهره از 31/5 درصد به 58/5 درصد اعلام کرد.

اما علت وسواس و تعلل مقامات چین در اتخاذ این‏ تصمیم چه بوده است؟واقعیت این است که چین هم‏ اکنون در میانه راه اقتصاد برنامه‏ریزی شده و اقتصاد بازار قرار دارد.در عین حال این کشور باید میان مهار سرمایه‏گذاری افراطی و حفظ سطح اشتغال توازن برقرار کند.در واقع چین باید تدبیری اتخاذ کند که از یکسو سرمایه‏گذاری را در خی صنایع مهار کند و از سوی‏ دیگر به طور همزمان،سطح سرمایه‏گذاری در بخش‏های‏ دیگر را حفظ کند تا اشتغال آسیب نبیند.

برای جلوگیری از افت دلار چین در نیمه اول سال جاری‏ 65 میلیارد دلار اوراق قرضه‏ امریکایی خرید

تاثیر تحولات اقتصادی چین

تموجات اقتصادی چین به دو صورت و از دو مجرا به اقتصاد جهانی منتقل می‏شود:

1)ارتباطات تجاری.کاهش رشد اقتصادی چین‏ موجب کاهش تقاضای واردات آن کشور می‏شود و بر رشد صادرات کشورهای عمده صادر کننده به چین تأثیر می‏گذارد.اگر توجه کنیم که در سال 2003 صادرات به‏ چین موجب رشد صادرات 43 درصدی ژاپن، 48 درصدی کره جنوبی،68 درصدی تایوان،27 درصدی‏ مالزی،28 درصدی آلمان و 21 درصدی آمریکا بوده است، تأثیر تحولات اقتصادی چین بر کشورهای دیگر آشکارتر می‏شود.طبعا اگر این کشورها برای فروش محصولات‏ خود بازار جایگزین نداشته باشند یا بتوانند بازار داخلی‏ خود را بهبود بخشند،آسیب خواهند دید و بدینگونه رشد تجارت و اقتصاد جهان با مانعی جدی مواجه خواهد شد.

2)قیمت مواد اولیه،کاهش رشد اقتصادی چین‏ موجب کاهش تقاضای مواد اولیه می‏شود،در نتیجه بهای‏ مواد اولیه و لاجرم بهای تولیدات کاهش خواهد یافت. این امر،به نوبه خود،تأثیر مثبتی بر اقتصاد جهانی خواهد داشت.

در این میان بهای نفت وضعیت خاصی دارد.گر چه‏ همزمان با افزایش نرخ بهره در چین،قیمت‏های فزاینده‏ نفت در بازار جهانی نیز کاهش یافت،اما کم شدن حجم‏ فعالیت‏ها و نیز رشد اقتصادی در چین تأثیری بر میزان‏ در اثر بکارگیری‏ تدابیر جدید،چین با کاهش سرمایه‏گذاری‏ روبه‏رو می‏شود و از مصرف نفت کاسته می‏شود که تأثیر محسوسی‏ بر قیمت جهانی نفت‏ خواهد داشت

تقاضای نفت از سوی آن کشور ندارد.همچنین با توجه‏ به اینکه مصرف نفت چین در مقایسه با کشورهای‏ عضو 2/3oEcD برابر نفت بر واحد GDP است،بی‏شک‏ روند فعلی ادامه خواهد یافت.البته چنانچه در اثر اتخاذ تدابیر جدید،اقتصاد چین،همانند سال 1995،در نتیجه‏ کاهش مفرط سرمایه‏گذاری دچار معضل و crashlanding شود،از مصرف نفت نیز کاسته می‏شود و این کاهش‏ تأثیری محسوس بر قیمت‏های جهانی نفت خواهد گذاشت.

حاصل اینکه اقدام 28 اکتبر چین،تحولی مهم به شمار می‏آید؛تحولی که اثر آن در اقتصاد جهان،البته منفی است. در این موقعیت،تحلیل‏گران بین‏المللی،کاهش رشد چین به حد 7 درصد را امری مطلوب می‏دانند.مقامات‏ چینی،از جمله معاون بانک مرکزی آن کشور،نیز معتقدند انتخاب رشد 7 تا 8 درصدی سلامت اقتصاد چین برای دهه دیگر را تضمین می‏کند.به اعتقاد معاون‏ بانک مرکز چین،انتظار این است که رشد اقتصادی آن‏ کشور در سال 2005 درصد برسد.

دورنمای آینده

اقدام احتمالی دیگر دولت چین،تغییر نرخ ارز(رابطه‏ یوان با دلار)است که صندوق بین‏المللی پول آن را توصیه‏ کرده است.معاون وزیر دارایی چین نیز تأکید کرده است‏ که در این خصوص سیاست منعطفی در پیش گرفته‏ خواهد شد.

از سال 1995 چین نرخ ارز خود را تثبیت کرده است. بر این اساس بهای هر دلار معادل 28/8 یوان تعیین شده‏ است.سایر کشورهای منطقه هم به اقدام مشابهی دست‏ زده‏اند.از جمله نرخ ثابت هر 83/3 رینگیت مالزی معادل‏ یک دلار است.سیاست تثبیت نرخ ارز از آن رو اتخاذ شده است که این کشورها بتوانند صادرات خود به آمریکا را حفظ کنند.این همان سیاستی است که ژاپن و اروپا، پس از جنگ جهانی دوم،برای حفظ رشد اقتصادی خود اتخاذ کردند.

چین،مالزی و بقیه کشورهای منطقه در عین حال برای‏ حفظ نرخ ارز و جلوگیری از تضعیف دلار،اوراق‏ خزانه‏داری و قرضه آمریکا را نیز خریداری می‏نمایند.برای‏ مثال چین تنها در نیمه اول سال 2003،536 میلیارد یوان‏ (معادل 65 میلیارد دلار)اوراق قرضه آمریکایی خریداری‏ کرده است.ژاپن نیز در سال 2003 حدود 330 میلیارد دلار برای دخالت در بازار ارز و حفظ ارزش دلار صرف کرده‏ است.این اقدام‏ها سبب گردیده،با وجود کسری بودجه‏ 600 میلیارد دلار آمریکا،که در نوع خود بی‏سابقه است، ارزش برابری دلار به طور تصنعی بالا بماند.چین و سایر کشورها برای ادامه صادرات به آمریکا و کسب درآمد دست به این اقدام می‏زنند.و در عین حال بخشی از درآمد حاصله را با خرید اوراق قرضه در واقع به آمریکا قرض‏ می‏دهند تا کماکان توان خرید داشته باشد.اگر چین نرخ‏ ارز خود را تغییر دهد طبعا مانند قبل انگیزه و کششی در این زمینه نخواهد داشت و چنانچه کشورهای صادرکننده‏ نفت نیز دلارهای نفتی خود را به فروش برسانند وضعیت‏ دلار بیش از بیش تضعیف خواهد شد.